

هو العليم

فضائل و قضيه شهادت حضرت على اكبر عليه
السلام

حضرت علامه آيت الله حاج سيد محمد حسين
حسينى طهرانى

امام شناسى، جلد ۱۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مطالبی که در ذیل می آید گزیده ایست از جلد پانزدهم کتاب امام شناسی تألیف حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزکیه که در رابطه با فضایل و شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام به رشته تحریر در آمده است.

فضائل و شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام

و اما شهادت علی اکبر: روح و جان سید الشهداء علیهما السلام:

آنچه مسلم است بزرگترین فرزندان حضرت بوده است و بیست و پنج سال از عمرش می گذشته و دارای زن و فرزند بوده است^۱، در شکل و شمایل،

^۱ «نفس المهموم» ص ۱۹۲ و ص ۱۹۳ و «دمع السّجوم» ص ۱۶۴ و ص ۱۶۵ و از جمله ادله‌های که دلالت دارد بر آنکه حضرت علی اکبر علیه السلام را زن و فرزند بوده است روایت شیخ کلینی است از علی بن ابراهیم قمی از پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از حضرت رضا علیه السلام که گفت: «از او پرسیدم راجع به مسأله‌های که: مردی زنی را به عقد خود درآورده است و امّ ولد پدر آن دختر را نیز عقد نموده است. حضرت فرمودند: باکی نیست. گفتم: به ما حدیثی رسیده است از پدرت علیه السلام

و در اخلاق و رفتار، و در گفتار و کلام شبیه‌ترین مردم به جدّش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم بوده است.

در «ارشاد» مفید است: مادرش لیلی دختر ابو مرّة بن عروّة بن مسعود ثقفی از طائفه بنی ثقیف است.

جدّش عروّة بن مسعود یکی از چهار مرد بزرگوار در اسلام و یکی از دو مرد عظیم می‌باشد که در گفتار خداوند حکایت از کفار قریش شده است: ﴿وَقَالُوا

لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾^۱ «و

مشرکین مکه گفتند: چرا این قرآن بر یکی از دو مرد عظیم از دو قریه مکه و طائف نازل نگردید؟!»

و اوست که کفار قریش وی را به سوی پیغمبر

صلی الله علیه و آله و سلم در روز حُدَیبِیّه فرستادند

که: علی بن الحسین علیهما السّلام (یعنی امام زین العابدین) دختر امام حسن بن علی علیهما السّلام را عقد کرد با ام ولد حسن علیه السلام با هم، و مردی از اصحاب از من خواست از تو بپرسم. آن حضرت فرمود: چنین نیست. امام زین العابدین دختر امام حسن علیه السلام را عقد کرد با امّ ولد علی بن الحسین مقتول که قبر او نزدیک شماس است! و حمیری به اسناد صحیح مانند این روایت کرده است. و در زیارت طولانی که از ثمالی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است در زیارت علی بن الحسین مقتول در طفّ گفته است: صلی الله علیک و علی عترتک و اهل بیتک و آبائک و ابناءک!

^۱ آیه ۳۱، از سوره ۴۳: زخرف.

و در حالی که کافر بود با پیامبر عقد صلح را بست.
و سپس در سنه نهم از هجرت پس از مراجعت
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از طائف، اسلام
گزید، و از آن حضرت اجازه خواست تا به میان اهل
و اقوامش برگردد. و برگشت و قومش را به اسلام
دعوت کرد. یکی از ایشان وی را به تیری نشانه
گرفت در حالی که مشغول اذان نماز بود، و کشته
شد. و چون این خبر به رسول الله رسید فرمود: مَثَل
عُرْوَةَ مَثَلِ صَاحِبِ يَسَاسٍ أَسْتِ كَمَا قَوْمِ خُودِ رَا بِي خُودَا
فِرَا خُونَا و آنان او را کشتند.

(این طور در شرح شمائل محمدیه وارد است در
شرح گفتار رسول الله: و دیدم عیسی بن مریم علیه
السلام را، و دیدم نزدیکترین کسی را که به او
شبهت داشت عروه بن مسعود ثقفی بود)

جزری در «اسدالغابه» از ابن عباس روایت کرده
است که گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و
سلم فرمود: **أَرْبَعَةٌ سَادَةٌ فِي الْإِسْلَامِ: بَشْرُ بْنُ هَلَالٍ
عَبْدِي، وَعَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ طَائِيٌّ، وَ سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكٍ
مُدَلِّجِيٌّ، وَعُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ ثَقَفِيٌّ.** این چهار بزرگواران
در اسلام هستند.

و در «هوف» گوید: مِنْ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهًا وَ أَحْسَنِهِمْ خُلُقًا، فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ، فَأَذِنَ لَهُ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ آيسٍ مِنْهُ وَ أَرْخَى عَلَيْهِ السَّلَامَ عَيْنَهُ وَ بَكَى.

«او (علی اکبر علیه السلام) از نیکو صورت‌ترین و زیبا خلقت‌ترین و از پسندیده اخلاق‌ترین مردم بود، وی از پدرش اجازه جنگ خواست، و پدر به او اجازه داد، آنگاه با حالت ناامیدی به وی نگریست و چشم خود را به زیر انداخت و گریه کرد.»

و محمد بن ابی طالب در مقتل خود روایت کرده است که: إِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَفَعَ شَيْبَتَهُ نَحْوَ السَّمَاءِ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ. كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَى وَجْهِهِ.

اللَّهُمَّ امْنَعْهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَ فَرِّقْهُمْ تَفْرِيقًا، وَ مَرِّقْهُمْ تَمْرِيقًا، وَ اجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدْدَاءٍ، وَ لَا تُرْضِ الْوُلَاةَ عَنْهُمْ أَبَدًا! فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيَنْصُرُونَا ثُمَّ عَدَوْا عَلَيْنَا يِقَاتِلُونَنَا.

«آن حضرت علیه السلام محاسن خود را به سوی

آسمان بلند کرد، و عرضه داشت: بار خداوندا! گواه باش بر این قوم، که تحقیقاً جوانی به جهت مبارزت با ایشان بیرون رفت که از جهت خلقت و از جهت اخلاق، و از جهت گفتار، شبیه‌ترین مردم به پیغمبر توست، به طوری که ما هر گاه مشتاق دیدار پیغمبرت می‌شدیم به صورت او نظر می‌کردیم.

بار خداوندا برکات زمین را از آنان بازدار! و آنها را به شدت پراکنده ساز! و میان ایشان شکاف و پارگی سخت را حکم فرما کن! و والیان امور را هرگز از ایشان راضی مگردان! زیرا ایشان جداً ما را به سوی خود دعوت نمودند تا ما را یاری نمایند، و اینک بر ما تاختند و به کارزار پرداخته اند!»

و پس از آن علی روانه شد و حضرت به عمر بن سعد صیحه زد: **مَالِكُ؟ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ، وَ لَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَمْرِكَ، وَ سَلَّطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذْبُحُكَ بَعْدِي عَلَى فِرَاشِكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي وَ لَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. ثُمَّ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ تَلَا: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ. ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ**

«چکار می کنی؟! خداوند رَحِم تو را قطع کند و در امورت هیچگاه امری را بر تو مبارک نگرداند، و بر تو بگمارد پس از من کسی را که تو را در رختخوابت سر ببرد، همانطور که رحم مرا قطع کردی و پاس قرابت مرا با رسول خدا رعایت ننمودی! پس از آن صدایش را بلند کرد، و این آیه را تلاوت نمود: حَقًّا خداوند برگزیده است آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان، آنها ذرّیه‌ای هستند که بعضی از بعض دگرند (همگی از یک جنس هستند) و خداوند سمیع و علیم است.»

و از «أمالی» صدوق و «روضه الواعظین» ابن فثال مستفاد می‌گردد که: علی اکبر پس از عبد الله بن مسلم بن عقیل به مبارزت بیرون رفت پس حسین علیه السلام بگریست و گفت: اللَّهُمَّ كُنْ أَنْتَ الشَّهِيدَ عَلَيْهِمْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ ابْنُ رَسُولِكَ وَ أَشْبَهُ النَّاسِ وَجْهًا وَ سَمْتًا بِهِ!

^۱ آیه ۳۳ و ۳۴ از سوره ۳: آل عمران.

«خداوندا تو شهید و شاهد باش بر این قوم که
الآن به مبارزت آنان رفته است پسر پیامبرت، و
شبهه‌ترین مردم به او از جهت چهره و سیما، و از
جهت روش و منهاج و خوی و اخلاق!»

و محمد بن ابی طالب گوید: آن حضرت سبّابه
سوی آسمان بلند کرد، (و در نسخه‌ای: محاسن روی
دست گرفت). چنانکه شاعر گوید:

شهِ عَشَّاقٍ، خَلَّاقِ مَحَاسِنِ *** به کف بگرفت آن
نیکو محاسن

به آه و ناله گفت: ای داور من *** سوی میدان
کین شد اکبر من

به خَلْقِ و خُلُقِ آن رفتار و کردار *** بُد این
نورسته همچون شاه مختار^۱

**وصف رجزخوانی و دلاوری های حضرت
علی اکبر علیه السلام**

علی اکبر علیه السلام شروع کرد به رجز خواندن
و می گفت:

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ *** نَحْنُ وَبَيْتِ اللَّهِ أَوْلَى

^۱ «نفس المهموم» ص ۱۸۹ و «دمع السّجوم» ص ۱۶۰.

بِالنَّبِيِّ ١

مِنْ شَبَثٍ وَ شَمِرٍ ذَاكَ الدَّنِيِّ *** أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ

حَتَّى يَنْشِنِي ٢

ضَرَبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ *** وَ لَا أزالُ الْيَوْمَ أَحْمِي

عَنْ أَبِي ٣

تَاللَّهِ لَا يُحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيِّ ٤

١ «من علی بن الحسین بن علی: می باشم! قسم

به خانه خدا: ما به پیغمبر سزاوارتریم،

٢ از شَبَث و شمر آن مردپست. من آنقدر بر شما

شمشیر می زنم تا شمشیر بیچد و بتابد.

٣ شمشیر زدن جوان هاشمی از اولاد علی، و

پیوسته و به طور مداوم امروز من از پدرم حمایت

می کنم.

٤ سوگند به خدا که: نباید در میان ما ابن زیاد

زنازاده حکم کند!»

و چندین بار بر سپاه دشمن بتاخت و در «روضه

الصفا» گوید: دوازده بار تا جمع بسیاری را از آنان

^١ بر وزن کتف به جهت ضرورت شعر

بکشت تا به جایی که مردم از کثرت کشتگان به فغان و خروش درآمدند. و روایت شده است که: علی اکبر علیه السلام با آن شدت تشنگی یک صد و بیست تن از آنان را کشت. و در «مناقب» آمده است که: از آن لشگر هفتاد مرد مبارز را کشت. و در حالی که جراحات فراوانی بر او وارد آمده بود به نزد پدر بازگشت و گفت:

يا اَبه! العَطشُ قد قَتَلَنِي وَ ثِقَلُ الحَدِيدِ أَجْهَدَنِي، فَهَلْ
إِلَى شَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ سَبِيلٌ أَتَقَوَّى بِهَا عَلَى الأَعْدَاءِ؟!^۱

«ای پدر جان! تشنگی مرا کشت، و سنگینی آهن تاب از من برد. آیا شربت آبی هست تا با نوشیدن آن بر دشمنان قوت یابم؟!»

فَبَكَى الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ: وَ اغْوَاهُ! يَا بُنَيَّ

^۱ آیه الله شعرانی در تعلیقه اول از ص ۱۶۱ «دمع السجوم» گوید: مؤلف (یعنی محدث قمی در «نفس المهموم» در تعلیقه ص ۱۸۹) حدیثی از «مدینه المعاجز» سید بحرانی نقل کرده است از ابو جعفر طبری از عبید الله بن حرّ گفت: حسین بن علی علیهما السلام را دیدم که: فرزندش علی اکبر در غیر موسم از او انگور خواست. حسین علیه السلام دست بر ستون مسجد زد و انگور و موز بیرون آورد و گفت: آنچه نزد خداست برای دوستانش بیش از این است. و گفتار محدث قمی برای دفع استعجاب از آب خواستن علی اکبر بود با آنکه می‌دانست آب در آنجا موجود نیست. انتهی. اقول: این قضیه به روشنی شاهد کلام ما می‌باشد که برای رضای خداوند با وجود هر گونه امکان کرامت و معجزه، صبر و تحمل شدائد و تشنگی را اولیاء خدا از روی اختیار می‌پسندند و این سبب علو مقام ایشان می‌گردد.

قَاتِلْ قَلِيلًا! فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلْقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَأَلَّهُ وَسَلَّمَ فَيَسْقِيكَ بِكَأْسِهِ الْإَوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا
أَبَدًا!

«حسین علیہ السلام بگریست و گفت: واغوثاه!

ای نور دیده، پسرک من! اندکی جنگ کن به زودی
جدّ خویش را دیدار می کنی، وجدّت محمد صلی
الله علیه و آله و سلم با جام پر و سرشار خود تو را
سیراب خواهد کرد! و چنان سیراب می گردی که
پس از آن أبداً تشنه نخواهی شد.^۱ علی به سوی
میدان بازگشت و می گفت:

الْحَرْبُ قَدْ بَانَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ *** وَ ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا

مَصَادِقُ ۱

^۱ و محمد بن ابی طالب در «مقتل» خود گوید: و قيل: إنه عليه السلام قال: يا بنى هات لسانك فأخذ بلسانه فمصّه و دفع إليه خاتمه و قال: أمسكه في فيك و ارجع إلى قتال عدوك فإنني أرجو أنك لا تمسى حتى يسقيك جدك بكأسه الاوفى شربة لا تظمأ بعدها أبداً. «و آوردهاند که حضرت سید الشهداء علیه السلام گفت: ای نور دیده پسرک من! زبانت را به من بده! حضرت زبان او را گرفت و مکید و انگشتری خود را به او داد و گفت: آن را در دهانت نگهدار و به جنگ با دشمن برگرد! زیرا من امید دارم که تا شب نشده است جدّت با کاسه پر و سرشار تو را سیراب کند که دیگر پس از آن هیچ وقت تشنه نگردی!» («نفس المهموم» ص ۱۸۹ و «دمع السّجوم» ص ۱۶۱)

وَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَرْشِ لَا نُفَارِقُ *** جُمُوعَكُمْ أَوْ تُعَمَدَ

الْبَوَارِقُ ۲

۱ «جنگ است که گوهر مردان را آشکار می کند،
و راستی و درستی دعاوی پس از پایان آن روشن
می گردد.

۲ و سوگند به خدا پروردگار عرش که از این
دسته های سپاه جدا نمی شویم مگر اینکه شمشیرها
در نیام برود!»

و پیوسته کارزار می کرد تا مجموع کشتگان وی
به دویست تن رسید، و اهل کوفه از کشتن او پرهیز
می کردند.

پس مرّة بن مُنْقِد بن نُعْمَان عَبْدِي لَيْثِي او را بدید
و گفت: گناه همه عرب بر گردن من اگر این جوان
بر من گذرد و همین کار را بکند و من پدرش را به
داغ او نشانم! پس بر او بگذشت و با شمشیر
می تاخت.

در «ارشاد» و طبری آمده است: مُرّة راه را بر او
بگرفت، و بر او نیزه زد و او را بینداخت. مردم گرد او
را گرفتند فَقَطَّعُوهُ بِأَسْيَافِهِمْ إِرْبَاءً إِرْبَاءً. «علی اکبر را با

شمشیرهایشان پاره پاره نمودند.»

و أبو الفرج گوید: پی در پی حمله می کرد تا تیری افکندند، و در گلوی او آمد و بشکافت و علی در خون خود بغلطید و فریاد زد: يَا أَبَتَاهُ! عَلَيْكَ السَّلَامُ! ای پدر خداحافظ! این جدّ من رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم تو را سلام می رساند و می گوید: بشتاب نزد ما بیا و شَهَقَ شَهَقَةً فَارَقَ الدُّنْيَا «نعره ای کشید و از دنیا رفت.»

و در بعضی از مقاتل آمده است: مُنِقِدِ بْنِ مُرَّةٍ عَبْدِي لَعْنَةُ اللَّهِ بِرَفْقِ سِرِّهِ وَ ضَرْبِهَا فِي رُؤْيِ الْأَرْضِ بِمِيقَاتِهِ وَ مَرْدَمِهَا بِشَمِيرِهَا وَ مِيقَاتِهَا فِي رُؤْيِهَا وَ مَرْدَمِهَا فِي رُؤْيِهَا وَ مِيقَاتِهَا فِي رُؤْيِهَا وَ مَرْدَمِهَا فِي رُؤْيِهَا. پس از آن علی اکبر دست به گردن اسب خود انداخت و اسب او را در میان لشکر دشمنان

می برد فقط عَوْهُ بِسُيُوفِهِمْ إِرْبَاءً إِرْبَاءً. فَلَمَّا بَلَغَتِ الرُّوحُ التَّرَاقِيَّ، قَالَ رَافِعًا صَوْتَهُ: يَا أَبَتَاهُ! هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِهِ الْاَوْفَى شَرْبَةً لَا أَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا وَ هُوَ يَقُولُ: الْعَجَلُ! الْعَجَلُ! فَإِنَّ لَكَ كَأْسًا مَذْخُورَةً حَتَّى تَشْرَبَهَا السَّاعَةَ!

«چون روح به ترقوه علی رسید با صدای بلند
گفت: ای پدر جان! اینک جدّم رسول الله است
..... و می گوید: بشتاب! بشتاب! زیرا برای تو
هم کاسه شرابی ذخیره شده است تا در این ساعت
آن را بیاشامی.»

سوی لشکرگه دشمن شدی تَفْت *** ندانم که
کرا برد و کجا رفت

همی دانم که جسم جان جانان *** مُقَطَّع گشت
چون آیات قرآن

چو رفت از دست شاه عشق دلبنده *** دوان شد
از پی گم گشته فرزند

صف دشمن دریدی از چپ و راست *** نوای
الحذر از نینوا خاست

عقابی دید ناگه پر شکسته *** علی افتاده زین از
هم گسسته

سری بی افسر و فرقی دریده *** به جانان بسته
جان، از خود بریده

فرود آمد ز زین آن با جلالت *** چو پیغمبر ز
معراج رسالت

بگفت با آن چکیده جان عشقش *** پس از تو

خاک بر دنیا و عیشش

حمید بن مسلم گوید: گوشه‌های من در آن روز با حسین علیه السلام بود که می‌گفت: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ يَا بُنَيَّ! مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَ عَلَى انْتِهَاكَ حُرْمَةَ الرَّسُولِ. وَ انْهَمَلَتْ عَيْنَاهُ بِالدُّمُوعِ ثُمَّ قَالَ: عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا!

«بکشد خداوند گروهی را که تو را کشتند! ای نور دیده، پسرک من! چقدر جرأتشان بر خداوند رحمن و بر پاره کردن پرده‌های حرمت رسول او شدید است؟! در این حال دو چشمان حضرت از سرشک سرازیر شد، و پس از آن گفت: بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا!»

چو رفت از دست شاه عشق پیوند *** روان شد

از پی گم گشته فرزند

توانائی شدش از تن، ز سر هوش *** گرفت آن

پیکر خونین در آغوش

چو آوردند تمثال پیمبر *** برون از خیمه آمد

^۱ «نفس المهموم» ص ۱۸۹ تا ص ۱۹۱ و «دمع السَّجُوم» ص ۱۶۱ تا ص ۱۶۳.

دخت حیدر

روان شد سوی نعش برگزیده *** به دنبالش زنان

داغدیده

چنان زد صیحه لیلای^۱ جگر خون *** که عقل ما

سوی گردید مجنون

سر نهادش بر سر زانوی ناز *** گفت کای بالیده

سرو سرفراز

ای درخشان اختر برج شرف *** چون شدی

سهم حوادث را هدفای

به طرف دیده خالی جای تو *** خیز تا بینم قد

رعنای تو

بیش از این بابا دلم را خون مکن *** زاده لیلی

مرا مجنون مکن

ای نگارین آهوی مشکین من *** با تو روشن

چشم عالم بین من

رفتی و بردی ز چشمِ بابِ تاب *** اکبرابی تو

جهان بادا خراب

^۱ حقیر در هیچ یک از مقاتل حضور لیلی را در صحنه کربلا نیافتهام. محدث قمی هم در «نفس المهموم» ص ۱۹۳ گوید: و أمّا امّه علیه السّلام هل کانت فی کربلاء أم لا؟ لم أظفر بشیء من ذلک

تو سفر کردی و آسودی ز غم *** من در این

وادی گرفتارالم

یا کُوباً مَا كَانَ أَقْصَرَ عُمُرَهُ *** وَ كَذَا تَكُونُ كَوَاكِبُ

الاسْحَارِ ۱

عَجَلَ الْخُسُوفُ إِلَيْهِ قَبْلَ أَوَانِهِ *** فَغَشَاهُ قَبْلَ مَطْنَةِ

الإِبْدَارِ ۲

إِنَّ الْكَوَاكِبَ فِي مَحَلِّ عُلُوهَا *** لَتَرَى صِغَاراً وَهِيَ

غَيْرُ صِغَارٍ ۳

أَبْكِيهِ ثُمَّ أَقُولُ مُعْتَذِراً لَهُ *** رَفَقْتَ حِينَ تَرَكْتَ أَلَامَ

دَارِ ۴

فَإِذَا نَطَقْتُ فَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْطِقِي *** وَ إِذَا سَكْتُ فَأَنْتَ

فِي مِزْمَارِي ۵

۱ «ای ستاره آسمانی! چقدر عمرت کوتاه بود! و

۱ الإبدال: طلع عليه البدر.

۲ *** این قصیده از علی بن محمد بن الحسن بن عبد العزیز کاتب تهمانی است که بعد از تهمامه سکونتش را در شام و جبل عامل قرار داده است. او از امامیه می باشد. ضیاء الدین در «نَسْمَةُ السَّحْرِ فِي ذِكْرِ مَنْ تَشِيَعَ وَ شَعَرَ» از او سخن به میان آورده است و در بیان احوال او و ترجمه اشعار و علوم او به نیکی سخن رانده است، و این قصیده را که در مرثیه پسر صغیرش سروده است را ذکر نموده است

این چنین است ستارگانی که در وقت سحر طلوع می‌نمایند.

۲ خسوف او پیش از موقع خسوفش به سوی آن شتاب کرد، و قبل از هنگام بدر شدن بر روی او پرده کشید.

۳ آری حالت ستارگان آن است که در جای بلند و مرتفع، خود کوچک دیده می‌شوند با وجود آنکه کوچک نمی‌باشند.

۴ من برای او گریه می‌کنم، و از گریه گذشته، از روی عذر خواهی نسبت به ساحت او می‌گویم: تو راحت شدی و از تنگنا برون گشتی در وقتی که پست‌ترین و لئیم‌ترین خانه‌ها را ترک کردی (و به سوی آخرت شتافتی!)

۵ بنابراین چون زبان به سخن بگشایم، تو اولین گفتار من می‌باشی که بر زبان می‌رانم، و اگر لب فرو بندم و ساکت گردم تو در نوای درون من و آهنگ نای من وجود داری!»

محدث قمی به نقل طبری و أبو الفرج و ابن طاووس از شیخ مفید؛ آورده است که: وَ خَرَجَتْ زَيْنَبُ اخْتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُسْرِعَةً تُنَادِي: يَا اَحْيَاهُ وَ ابْنَ اَحْيَاهُ!

وَ جَاءَتْ حَتَّى أَكَبَّتْ عَلَيْهِ. فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بِرَأْسِهَا فَرَدَّهَا إِلَى الْفُسْطَاطِ وَ أَمَرَ فِتْيَانَهُ فَقَالَ: ائْتُوا
أَخَاكُمْ (و فی ط و ج) فَحَمَلُوهُ مِنْ مَضْرَعِهِ حَتَّى وَضَعُوهُ
بَيْنَ يَدَيِ الْفُسْطَاطِ الَّذِي كَانُوا يَقَاتِلُونَ أَمَامَهُ.

«و زینب خواهر حسین علیه السّلام با شتاب از
خیمه بیرون شد، و ندا می کرد: ای نور دیده برادرم!
و ای پسر نور دیده برادرم! و آمد تا آنکه خود را بر
روی جسد علی اکبر انداخت. حسین علیه السّلام او
را گرفت و به خیمه بازگردانید و جوانان خود را امر
نموده گفت: برادران علی را بیاورید! ایشان او را از
مقتل و محل به زمین افتادنش برداشته و آوردند تا در
مقابل خیمه‌ای که در جلوی آن جنگ می کردند
گذارند.»

جدّ آیه الله شَعْرَانِي «در این باره سروده است:

ز داغ سرو قدی مو کنان و مویه کنان *** چسان

فاخته هر سو خروش کوکوش

طُرَيْحِي گوید: روایت است که چون علی بن

الحسین علیهما السّلام کشته شد، در زمین طفّ

کربلا، حسین علیه السّلام به سوی او روی آورد در

حالی که برتن او جُبّه‌ای بود و کسائی، و عمامه‌ای سرخ رنگ که از دو جانبش دستهای آن آویزان بود، و علی را مخاطب نموده به او گفت: **أَمَّا أَنْتَ يَا بُنَيَّ فَقَدْ اسْتَرَحْتَ مِنْ كَرْبِ الدُّنْيَا وَ غَمِّهَا وَ مَا أَسْرَعَ اللُّحُوقَ بِكَ!** «هان ای نور دیده پسرک من! تحقیقاً از غصّه و اندوه دنیا راحت شدی، و چقدر سریع است ملحق شدن به تو!»

و نیز مرحوم محدّث قمی؛ پس از بحثی درباره آنکه: علی اکبر علیه السّلام اوّلین شهید از اهل بیت سید الشهداء علیه السّلام است، و مختار طبری و جزری و اصفهانی و دینوری و شیخ مفید و سید بن طاووس و غیرهم را دلیل آورده است گوید: شاهد بر این در زیارت مشتمله بر اسامی شهدا آمده است:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ!^۱

«سلام بر تو باد ای اوّلین کشته از نسل بهترین اولاد آدم» و منظور از خیر سلیل، رسول اکرم هستند. و ایضاً گوید: در عمر شریف او اختلاف است، و أصحّ و أشهر آن است که بزرگترین اولاد حضرت

^۱ در «اقرّب الموارد» است: السَّلِيلُ: الوَكْدُ.

بوده است.

فَحَلُّ الْفُقَهَاءِ شَيْخِ أَجَلٍ مُحَمَّدِ بْنِ إِدْرِيسَ حَلِّيٍّ فِي
«سرائر» در خاتمه کتاب «حجّ» گوید: چون زیارت
حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السّلام را انجام
دادی زیارت فرزندش: علی اکبر را باید به جای
آورد. علی علیه السّلام که مادرش لیلی دختر ابو مُرّة
بن عُرْوَة بن مسعود ثقفی می باشد، او اولین قتیل در
وقعه یوم طفّ از آل ابی طالب علیه السّلام است.
علی اکبر بن الحسین علیهما السّلام در زمان امارت
عثمان متولّد گشت. و او از جدّش: علی بن ابی
طالب علیه السّلام روایت بیان می کند. و وی را شعرا
مدح کرده اند. و از ابو عُبَیْدَة و خلف أحمر روایت
گردیده است که: این ابیات راجع به علی بن الحسین
الاکبر مقتول در کربلا قدّس الله روحه گفته شده
است:

لَمْ تَرَ عَيْنٌ نَظَرَتْ مِثْلَهُ *** مِنْ مُحْتَفٍ يَمْشِي وَ لَا نَاعِلٍ

يَغْلِي بِنَى اللَّحْمِ حَتَّى إِذَا *** انْضَجَ، لَمْ يَغْلِ عَلَى

الْأَكْلِ ٢

كَانَ إِذَا شَبَّتْ لَهُ نَارُهُ *** يوقِدُهَا بِالشَّرَفِ الْكَامِلِ ٣

كَيْمَا يَرَاهَا بَائِسٌ مُرْمِلٌ *** أَوْ فَرْدٌ حَى لَيْسَ بِالْأَهْلِ ٤

أَعْنَى ابْنَ لَيْلَى ذَا السَّدى وَ النَّدى *** أَعْنَى ابْنَ بِنْتِ

الحَسْبِ الْفَاضِلِ ٥

لَا يُوَثِّرُ الدُّنْيَا عَلَى دِينِهِ *** وَ لَا يَبِيعُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ ٦

١ «ندیده است چشم بینائی که نظر کرده باشد،

مثل او را از میان جمیع افراد بشر خواه از میان پابرهنگان یا کفش پوشان.

٢ گوشت نیم پخته را می گذارد تا بجوشد و کاملاً

پخته گردد و در حضور میهمان خورنده به جوش

نیاید (این وصف جود و بخشش اوست که قبل از

آمدن مهمان غذای وی را می پزد و آماده می کند، تا

چون بیاید به انتظار پختن ننشیند و به جویدن ناپخته

آن از خوردن باز نماند

٣ و عادت او چنین بود که چون برای او آتش

^١ باء، حرف جرّ است، و نَى در اصل نَىء بوده بر وزن سید به معنی گوشت نیم پخته و به جهت تخفیف همزه را از آن انداخته‌اند.

مشتعل می‌شد، آن را با شرف و کرامتی کامل شعله
ور می‌ساخت،

۴ تا اینکه دیدگان شخص تهیدست و مسکین و
فردی از قبیله که بی کس است و قدرت برافروختن
آتش و خوردن غذای پخته را ندارد، بدان بیفتد (و
برای خوردن بیاید).

۵ مرادم پسر لیلی است آنکه دارای خیر و جود و
بخشش است. مرادم پسر لیلی است که دارای حَسَب
برتر و شرف عالی تر و راقی تر است.

۶ او دنیا را بر دینش اختیار نمی‌کند، و حق را به
باطل نمی‌فروشد.»

علی اکبر علیه السلام از دیدگاه معاویه

تا اینکه محدث قمی گوید: و شاهد بر این مرام
همچنین أبو الفرج اصفهانی است در روایتی که
می‌گوید: از مُغیرَه وارد است که: معاویه گفت: مَنْ
أَحَقُّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ؟! قَالُوا: أَنْتَ!

قَالَ: لَا! أَوْلَى النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ
عَلِيٍّ:.. جَدُّهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَفِيهِ
شَجَاعَةُ بَنِي هَاشِمٍ، وَسَخَاءُ بَنِي أُمَيَّةَ، وَزَهُوُّ ثَقِيفٍ.

«معاویه از ندیمان خود پرسید: شایسته‌ترین مردم برای خلافت کیست؟! گفتند: تو! گفت: نه، علی بن الحسین بن علی: به این امر اولی است، که جدّ او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، و در اوست شجاعت بنی هاشم، و سخاوت بنی امیه، و ناز و زیبائی ثقیف.»

این گفتار و آن ابیات فوق از شاعری در علوّ صفات، و کلام تحسین‌آمیز معاویه که وی اَحقّ مردم است اینک به خلافت رسول خدا، شاهد برآند که: علی اکبر هجده ساله نبوده است، چرا که برای طفلی بدین سن این گونه تعبیر ندارند.

أبو جعفر طبری در منتخب «ذیلُ المذیل» در تاریخ صحابه و تابعین گوید: مادر علی آمنه دختر أبو مُرّة بن عُرْوَة بن مسعود است. و مادر آمنه دختر ابو سفیان می‌باشد. و حَسَّان بن ثابت در مدیح علی اکبر گفته است:

طَافَتْ بِنَا شَمْسُ النَّهَارِ وَ مَنْ رَأَى *** مِنْ النَّاسِ

شَمْساً بِالْعِشَاءِ تَطُوفُ؟ ۱

أَبُو امِّهَا أَوْ فِي قُرَيْشٍ بِدِمَّةٍ *** وَ أَعْمَامُهَا إِمَّا سَأَلَتْ

ثَقِيفٌ ۲

۱ «خورشید روز بر سر ما دور زد، و کیست که

ببند خورشیدی در شب وقت عشاء دور می زند.

۲ پدرِ مادرش وفا کننده‌ترین قریش به پیمانها و

عهدهاست. و عموهای مادرش را اگر بپرسی، ثقیف

هستند.»

و بعضی این دو بیت را به عُمَر بن رَبِيعَة نسبت

دهند، و به جای شَمْسُ النَّهَارِ، شَمْسُ الْعِشَاءِ^۱ روایت

کند

و علیهذا معاویه علیه الهاویة برادرِ مادرِ لیلی، و

دائی لیلی، و دائیِ مادرِ حضرتِ علی اکبر علیه السّلام

است، و یزید علیه اللّعة بِمَا لَا مَزِيدَ دَائِي زاده لیلی و

دائی زاده مادرِ حضرتِ علی اکبر علیه السّلام است.

و روی همین اعتبار است که: معاویه چون

حضرت علی اکبر را از سه شاخه نسب منتسب

می بیند او را سزاوارِ خلافت می داند. اما سخاوت بنی

امیه را که او از فضایل آنان شمرده است کذب محض

^۱ مجموع مطالب منقوله از محدّث قمی منتخباتی از «نفس المهموم» ص ۱۹۱ تا ص ۱۹۳ و از «دمع السجوم» ص ۱۶۳ تا ص ۱۶۵ می باشد.

است. سخاوت در بست متعلق به بنی هاشم بوده است و پولهای بی اندازه‌ای را که معاویه از بیت المال مسلمین صرف حکومت و امارت شیطانیه خود می‌نموده است، نباید به حساب سخاوت به شمار آورد.

بالجمله از آنچه در این بحث آورده شد، معلوم شد: حضرت علی اکبر علیه السّلام روئین تن نبوده است که شمشیر و نیزه بر او اثری نگذارد، و در حرکت و شهادت هم اضطرار نداشته است که خود بخود دست به شمشیر بزند، و کفار را قلع و قمع کند. خودش می‌گوید: پدر جان تشنگی مرا کشت و سنگینی زره مرا از طاقت برد. و پدر هم آبی ندارد به او بدهد. و نمی‌خواهد بر خلاف سنّت جهاد، و قتل فی سبیل الله، و فدای نفس در راه خدا، اعمال معجزه و کرامتی بفرماید، و گرنه به آسانی می‌توانست، ولی دیگر آن صحنه صحنه کربلای بدین صورت نبود.

جائی که رسول خدا به حسین علیهما الصّلوٰة و السّلام می‌فرماید: **وَ إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَانِ لَدَرَجَاتٍ لَنْ**

تَنَاهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ! «حَقًّا در بهشت برای تو منزلت و

درجتی است، که بدون شهادت بدان دست نخواهی یافت!» به معنی آن می‌باشد که: وجب به وجب در تمام این سفر باید با اراده و اختیار و تحمل مشاق و مصائب، و صبر در راه خدا و ایثار و فدای نفس و قربانی نمودن علی اکبر آنهم بدین کیفیت، به مقصود برسی!

و این آقازاده شاهزاده آزاده که مثال و نمونه پیامبر است باید با تو در این طریق به طوری رفیق گردد که هُو هُویت حقیقیه از دو نفس روحانی شما برای همه اهل عالم متحقق گردد، و ریشه اسلام که خشک شده است سیراب گردد، و حکومت و ولایت بنی امیه: معاویه و یزید و بنی مروان برباد داده شود، و اثری از آن به جای نماند، و بر همه اهل این جهان و آن عالم ملکوتی روشن گردد که: حقّ غیر از باطل است.

علی اکبر امید دل آن حضرت بود. هم شاخه از یک

^۱ «. نفس المهموم» ص ۴۴ از مجلسی در «بحار الانوار»، از محمد بن ابی طالب موسوی در ضمن بیان رویای آن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را.

درخت، و هم پیوند از يك ساق بود، طرز تفکر و مرام و مقصدش عین آن حضرت بود. كَأَنَّهُ هُوَ، بَلْ إِنَّهُ هُوَ در اینجا مصداق دارد و لذا به میدان برگشت، و با آن بدن جریحه دار، و لبان و دهان و کبد خشکیده، در آن شدت گرمای تابستان که براساس محاسبه نجومی بیست و پنجم سرطان، روز عاشورا بوده است، چنان کارزاری نمود که دوست و دشمن را به شگفت در آورد و می گفت: أَحْمِي عَنْ أَبِي «به جهت حمایت از پدرم نبرد می کنم».

لهذا در قیامت مقامی پیدا می کند که شهدا و صدیقین هم ندارند.

گفتگوی علی اکبر علیه السلام با امام حسین

علیه السلام درباره شهادت

محدث قمی از «ارشاد» شیخ مفید نقل فرموده است که: در مسیر کربلا شبی در آخر شب حضرت امام حسین علیه السلام امر فرمود تا آبگیری کنند، و مشکها را از آب پر نمایند. پس امر به کوچ فرمود، و از قصر بنی مقاتل خارج شد. عَقَبَةَ بن سَمْعَانَ می گوید: ساعتی با آن حضرت سیر کردیم و به آن

حضرت پینگی و حالت چرتی بر همان کیفیت که بر
روی اسب روان بود دست داد، و سپس به انتباه آمد
در حالی که می گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ**
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

«تحقیقاً ما ملک طلق خدائیم، و ما به سوی او
رجعت کنندگانیم. و حمد و سپاس اختصاص به
خدا پروردگار عالمیان دارد.»

این عمل را حضرت دو بار یا سه بار تکرار نمود.
در این حال فرزندش علی بن الحسین علیهما السلام که
سوار بر اسبی بود به سوی وی آمد و گفت: بِمَ حَمِدْتَ
اللَّهَ وَ اسْتَرْجَعْتَ؟! «علت حمد و استرجاع شما چه
بود؟!»

حضرت فرمود: **يَا بُنَيَّ! إِنِّي خَفَقْتُ خَفَقَةً فَعَنَّ أُنِي**
ظَهَرَ لِي فَارِسٌ عَلَى فَرَسٍ وَ هُوَ يَقُولُ: الْقَوْمُ يَسِيرُونَ وَ
الْمَنَايَا تَسِيرُ إِلَيْهِمْ. فَعَلِمْتُ: أَنَّهَا أَنْفُسُنَا نُعِيثُ إِلَيْنَا!

«ای نور دیده پسرک من! من که در راه می آمدم،
چرت مختصری مرا گرفت، و برای من اسب سواری
که بر روی اسبی بود ظاهر شد، و او می گفت: این
قوم می روند، و مرگها هم به سوی ایشان می رود.»

بنابراین دانستم که: خبر مرگ ما به ما داده می شود!»

فرزندش عرض کرد: یا اَبه! لَا أَرَاكَ اللهُ سُوءاً! أَلَسْنَا

عَلَى الْحَقِّ؟!

«ای پدر جان! خداوند برای تو روز بدی را پیش

نیاورد! آیا ما بر حق نیستیم؟!»

حضرت فرمود: **بَلَى وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ!**

«بلی، و سوگند به آن کسی که بازگشت بندگان

به سوی اوست، ما بر حق هستیم!»

علی عرض کرد: **فَإِنَّا إِذَا لَا نُبَالِي أَنْ نَمُوتَ مُحِقِّينَ!**

«پس در این صورت تحقیقاً ما باکی از مرگ

نداریم با وجود آنکه مُحَقِّق می باشیم!»

حضرت فرمود: **جَزَاكَ اللهُ مِنْ وَلَدٍ خَيْرَ مَا جَزَى**

وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ!

«خداوند تو را جزا بدهد جزای فرزندی، به

بهترین جزای پسری که از پدرش داده است!»

وقتی که ما به شهود و وجدان، و به اندیشه و

برهان، و به روایت و درایت به یقین می بینیم: امامان:

هر یک با راه اختیار صرف، و اراده محضه این راه را

^۱ «نفس المهموم» ص ۱۲۲ و ص ۳۲۱

طی کرده‌اند، و در میان همه ذراری آنها أحياناً افراد منحرف مانند عبد الله بن جعفر، و جعفر بن حسن کذاب، و موسی بن محمد مبرقع و امثالهم بوده‌اند، در عین حال دیده بر هم بنهیم و بگوئیم: تمام اولاد پیامبر و بنی فاطمه بدون استثناء بهشتی هستند، و تمام بنی امیه بدون استثناء جهنمی؛ آیا این نسبت، نسبت ظلم به خداوند نمی‌باشد؟

باری حال که می‌خواهیم این مبحث را به پایان بریم، شایسته است روایتی را که مرحوم محدث قمی در کتاب «نَفْثَةُ الْمَصْدُورِ» آورده است ذکر کنیم. با این روایت شدت مشکلات جنگ و تحمل عطش و آهن تفتیده زره در آفتاب سوزان بر روی جراحات و زخمهای بدن و مقایسه محمد بن حنفیه با حسنین: و تحمل او با حضرت علی اکبر روشن می‌گردد؛ این روایت را در تحت عنوان فصل ذکر نموده است که: در کتاب «بحار الانوار» از بعضی از مؤلفات اصحاب از ابن عباس ذکر شده است که: چون جنگ صفین بر پا بود و ما در آن نبرد بودیم علی علیه السلام پسرش: محمد بن حنفیه را فرا خواند و به او گفت:

سپر قرار دادن علی علیه السّلام محمد بن حنفیه

را برای حسین علیهما السّلام

ای نور دیده پسرک من! بر لشگر معاویه حمله کن!
محمد بر میمنه تاخت و آن را از هم گسیخت و مظفرانه
به سوی پدرش با جراحتی که برداشته بود مراجعت
کرد. و گفت: یا اَبَتَاهُ! العَطَشُ! العَطَشُ! حضرت
جرعه‌ای از آب به او خورانید، و سپس بقیه را ما بین
زره و پوستش ریخت. ابن عباس گوید: سوگند به
خداوند من دیدم: تکه‌های خون را که از حلقه‌های
زره‌اش بیرون می‌زد.

حضرت او را ساعتی مهلت دادند، و پس از آن به
او گفتند: ای نور دیده پسرک من! الآن بر میسرَه لشگر
حمله کن! محمد بر میسرَه لشگر معاویه تاخت و آن را از
هم گسیخت و مظفرانه برگشت، و بدن وی
جراحتهائی را برداشته بود، و می‌گفت: الماء! الماء! یا
أباه! حضرت جرعه‌ای آب به او دادند و بقیه‌اش را ما
بین زره و پوستش ریختند و پس از آن به او گفتند: ای
نور دیده پسرک من! اینک بر قلب لشگر بتاز! محمد بر

قلب تاخت و از ایشان بسیاری از سوارگان را کشت.
و سپس باز آمد به سوی پدرش و گریه می کرد در حالی
که جراحاتها او را سنگین کرده بود.

حضرت در برابر او ایستاد و پیشانیش را بوسید،
و به او گفت: فدایت شود پدرت! مرا با این جهادی
که در برابر من نمودی خوشحال کردی! چرا گریه
می کنی؟! آیا از خوشحالی گریه می کنی، یا از روی
جزع؟!!

محمد گفت: چگونه گریه نکنم با وجود آنکه تو
سه بار مرا در دهانه مرگ بردی و خدا مرا نجات
داد؟! و فعلاً همان طور که می بینی: بدنم مجروح
است! و هر وقت برگشته ام به نزد تو تا اینکه مرا یک
ساعت از ادامه جنگ مهلت دهی، مرا مهلت
نداده ای! و این دو نفر دو برادران من حسن و حسین
أبداً آنها را اجازه جنگ نداده ای!

حضرت أمير المؤمنين عليه السلام برخاست و
صورتش را بوسید و گفت: ای نور دیده پسرک من!
تو پسر من هستی، و ایشان دو پسران رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. آیا درست

نیست که من آنها را از کشته شدن بر حذر دارم؟!
محمد گفت: آری ای پدر جان! خداوند مرا
فدای تو و فدای ایشان از هر گزندی بفرماید انتهی.
مرحوم محدّث می فرماید: با وجودی که حسین علیه
السّلام در صفّین حاضر بوده است و شاهد آن اعمالی
بوده است که امیر المؤمنین علیه السّلام با پسرش:
محمد انجام داده است هنگامی که از جنگ با دشمنان
مراجعت کرد و می گفت: الْعَطَشُ الْعَطَشُ، از آنکه او
را آب داد و بقیه آن را در لای زره و پوست بدن او
ریخت، برای آنکه حرارت جراحات از آهن تفتیده فرو
نشیند، پس چگونه بوده است حال وی در روز عاشورا
چون پسرش علی بن الحسین علیه السّلام را مشاهده
نمود که از قتال دشمنان بر می گردد در حالتی که زخمها
و جراحتهای کثیری بر بدن او وارد شده بود و
می گفت: يَا أَبَهَ الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثِقْلُ الْحَدِيدِ أَجْهَدَنِي وَ
شکایت تشنگی و شدّت بر خورد آهن داغ شده را بر
جراحتهایش به سوی پدرش برد، و پدر را آبی نبود تا
جگرش را خنک کند و از حرارت زخمهایش قدری فرو

نشانند و تسکین بخشد؟!

اینجا حضرت گریست و گفت: **وَاعْوِثَاهُ! يَا بُنَيَّ قَاتِلْ قَلِيلًا فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلْقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَسْقِيكَ بِكَأْسِهِ الْإَوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا!**

علی اکبر علیه السّلام تربیت شده دو مکتب

حسن و حسین علیهما السّلام

تا آنکه محدث می فرماید: علی اکبر علیه السّلام در دامن عمویش حسن و پدرش حسین علیهما السّلام تربیت شده بود، و به آداب آن دو بزرگوار مودّب گردیده بود، همچنانکه شاهد بر این معنی است آنچه در زیارت معتبره منقوله وارده در «کافی» و «تهذیب» و «من لا یحضره الفقیه» خطاب به آن حضرت آمده است: **السّلامُ عَلَیْكَ يَا بُنَ الحُسَینِ وَ الحُسَینِ.** «سلام خدا باد بر تو ای پسر امام حسن و امام حسین.»

تا آنکه گوید: به طوری که در بعضی از مقاتل معتبره وارد شده است: حضرت سید الشهداء محاسن خود را رو به آسمان بلند کردند، و لسان حال

آن حضرت این بوده است که: مصیبتی فجیعه و داهیه‌ای عظیمه بر من وارد شده است، و من فقط شکایت خودم و حُزن و غصّه درونیم را به سوی خدا می‌برم. چرا که دست در زیر محاسن بردن و آن را گرفتن و به بالا حوالت دادن علامت هجوم حزن و کثرت اغتمام می‌باشد، همان طور که رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه قمی بدین نکته اشاره فرموده است^۱.

باری از این عبارت مرحوم محدث بر می‌آید که: حضرت علی اکبر در دامان دو امام تربیت شده است، و مودّب به آداب هر یک از آن بزرگوار گردیده است، فلهدا حکم پسر هر دو امام را دارد، و شاهد، سلام بر اوست که در آن به ابْنُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ تعبیر گردیده است.

در اینجا می‌گوئیم: اگر تربیت هر دو امام و آداب هر دو امام صد در صد یکی بود، و ابداً تفاوتی نداشت، این شرح و تفصیل موردی نداشت! و اگر حزن و غصّه در امام اثری ندارد، و امری است صوری، در این

^۱ «نفثة المصدور فی تجدید أحزان یوم العاشور»، ص ۲۴ و ص ۲۵.

صورت محاسن بر روی دست گرفتن و به خدا پناه بردن
و شکایت از قوم عنید را به او نمودن چه معنی دارد؟!
نه! نه! البته این طور نیست، و امام را روئین تن دانستن،
و بدون حواس بشری فرشته‌ای پنداشتن، و جنگ و
زخم و اَسْر و نَهَب را درباره او فقط امور شبیه به بازیچه
و خیمه شب بازی تصوّر نمودن، چقدر از واقعیت به
دور می‌باشد. سید الشهداء علیه السّلام با جمیع
امکانات و تعینات بشری، و با تمام قوا و جوارح قابل
ادراک لذّتهای مادّی و طبیعی، و با وجود نفس وسیع و
مُحِبّ ریاست غریزی صرف نظر از رضای حقّ، از تمام
این منازل و مراحل عبور نمود، و همه را به خاک نسیان
سپرد، و همه را فدای محبوب کرد، و با عشق بازی
خداوندی پشت پا بر همه عالم زد، و يك تنه تکسوار
میدان به سوی خدا کوچ کرد، و خیمه و خرگاه خود را
از دو جهان بریست، و با لباسی کهنه و پاره، و بدنی
سراپا جراحت بار نیاز خود را در آستان قدس عزّت
ربوبی فرود آورد، صلّی الله علیک یا ابا عبد الله!